



اقلیت‌ها و دیاسپوراهای خاورمیانه

Moshe Maoz And Gabriel Scheffer (eds), Middle Eastern Minorities And Diasporas, Postlond & Brighton, Sussex Academic Press, 2002, 300, ...pp.

- کتاب حاضر که در نوع خود اثری جالب توجه است، بعد از مقدمه مفصل گردآوردندگان، از دو بخش و سیزده مقاله تشکیل شده است. بخش اول کتاب که عنوان اقلیت‌های قومی بومی در خاورمیانه نام دارد از هشت مقاله تشکیل شده است که عبارتند از:
۱. اقلیت‌های خاورمیانه: میان وفاق و شقاق، مروری کلی نوشته موشه مائوز
 ۲. حق تعیین سرنوشت ملی در خاورمیانه و شمال آفریقا از بنیامین نویبرگر
 ۳. تأثیر دین و رژیم [سیاسی] در منازعات قومی خاورمیانه به قلم جانانتن فاکس
 ۴. منازعات قومی و مذهبی در سودان بعد از استقلال از گابریل واربرگ
 ۵. اقلیت نخبه: سودانی‌های تحصیل کرده و نقش آنها در دولت نوشته احمد الشاهی
 ۶. مسیحیان در اسرائیل: وجوه وفاق و هویت‌جویی در میان اقلیت دفته‌تسیمونی
 ۷. هویت‌های محل نزاع: بربرها، «بربریسم» و دولت در شمال، آفریقا بروس مدی - وایتزمن
 ۸. منازعات قومی و مذهبی در عراق اثر موشه مائوز
 ۹. دیاسپوراهای خاورمیانه: مرور کلی، اثر گابریل شفر
 ۱۰. دیاسپوراهای مسلمان در غرب اثر ریوکا یادلین
 ۱۱. لبنان: دولت، دیاسپوراها و مساله ثبات سیاسی، رایال زیسر

۱۲. هویت چچنی، فرهنگ و شهروندی در اردن اثر مهنا حداد و وصفی کیلانی

۱۳. خودگردانی سرزمینی و شخصی، راث لپیدوث

از آنجا که پرداختن به همه مقالات متنوع و متعدد این کتاب مجالی وسیع و نوشتاری حجیم می‌طلبد، در این بررسی تنها به بحث از تعدادی از مقالات که از بار تئوریک بیشتری برخوردارند، اکتفا می‌شود.

در مقاله اول، موشه مائوز مباحث و مسایل قومی و اقلیتی خاورمیانه را مرور کرده و چارچوب موضوعات و مباحث مطرح‌شده در کتاب را نیز روشن‌تر می‌سازد. برای خواننده‌یی که عناوین مقالات کتاب را از نظر می‌گذراند، شاید شگفت‌آور باشد که از مناظرات و مباحثات قومی و اقلیتی برخی از کشورهای مهم، منطقه خاورمیانه اثری نمی‌بیند. نویسنده که ویراستار و گردآورنده کتاب نیز می‌باشد، برای بیان منظور خود (و مولفین دیگر) از تعریف آلبرت حورانی بهره می‌گیرد. تعریفی که متعلق به بیش از نیم‌قرن پیش است. حورانی، اقلیت‌ها در خاورمیانه را جوامعی می‌داند که از

لحاظ مذهبی و یا تعلقات هویت قومی - فرهنگی خود نیز نسبت به اکثریت حاضر عرب‌سنی متفاوت باشند. وی این جوامع را در دو مقوله جای می‌دهد:

۱. جوامع مذهبی که هر چند از مسلمان سنی مذهب نیستند اما به لحاظ فرهنگی یا قومی عرب‌اند یعنی در گروه‌های زیر جای می‌گیرند: (الف) بیشتر جوامع مسیحی - ارتدکس یونانی، کاتولیک یونانی، قبطیان، مارونی‌ها، لاتین‌ها و پروتستانها (ب) فرقه‌های متنوع مسلمان دگرگیش (هترودکس) یعنی شیعیان علویان، دروزیان و اسماعیلیه.

۲. گروه‌های قومی یا ملی که از دو دسته تشکیل می‌شوند. (الف) مسلمان غیرعرب: کردها، ترکمن‌ها و چرکسها (ب) نه عرب و نه مسلمان: نظیر آسوریان، ارامنه، یهودیان و طوایف جنوب سودان (حصص ۳۰ - ۲۹).

البته در این تمایزات شاید استثناهایی نیز وجود داشته و یا شاید دارند مانند عراق که اقلیت سنی عرب (بیست درصد جمعیت) بر شیعیان عرب (شصت درصد) غالبند.

به این ترتیب معلوم می‌شود که از نظر مؤلفین کتاب حاضر، حوزه بحث صرفاً خاورمیانه عربی و یا اقلیت‌های

موجود در جهان عرب است زیرا با آنکه مؤلف متذکر می‌شود که حوزه مطالعه کتاب، منطقه مرکزی خاورمیانه بوده و این منطقه شامل هلال خصیب، مصر و سودان نیز می‌شود (صص ۳۹ و ۲۹)، دست‌کم مقاله مربوط به مساله بربرها در شمال افریقا که تا مغرب و الجزایر پیش می‌رود، در محدوده منطقه مورد مطالعه جای نمی‌گیرد. نویسنده در ادامه این مقاله به بررسی وضعیت اقلیت‌ها و مهاجرتهای آنان در داخل منطقه و یا بین مناطق، تا قرن نوزدهم می‌پردازد و قرن مذکور را با تفصیل بیشتری می‌کاود. موشه مائوز در ارزیابی کلی از وضعیت گروههای قومی و اقلیت موجود در خاورمیانه معتقد است که تغییر وضعیت در رابطه موجود با نخبگان حاکم در کشورهای محل سکونت این گروهها در جوامع عرب غیرمسلمان و غیرسنتی، یکسان و یکنواخت نیست. بنابراین طبقات بالا و متوسط این گروهها جذب جوامع میزبان خود شده‌اند (صص ۳۷ - ۳۶) و هرچه رژیم حاکم لیبرال‌تر و سکولارتر باشد جذب و ادغام سهل‌تر و کامل‌تر بوده است. در مقابل، اقلیت‌های بزرگ در حواشی جهان عرب چنین تجربه‌یی

نداشته‌اند و نویسنده در اینجا بر دو مورد کردهای عراق و جنوبیان سودان تکیه و تاکید می‌کند که خواهان خودگردانی (حکم‌الذاتی) بوده‌اند و نویسنده معتقد است که تنها یک رژیم لیبرال دمکراتیک می‌تواند معضل اقلیت‌های منطقه‌یی را حل و فصل کند، اما چشم‌انداز آن را در این مناطق رضایت بخش نمی‌بیند. (ص ۳۹)

بنیامین نویبرگر در مقاله دوم کتاب، به یکی از بحث‌انگیزترین اصول حقوق بین‌الملل می‌پردازد که حق تعیین سرنوشت (Self-determination) است. در قرن حاضر بحثهای مفصلی در میان فلاسفه سیاسی، سیاستمداران، فعالان قومی و ملی، حقوقدانان و ... در باب ماهیت و مصادیق حق تعیین سرنوشت در گرفته است. دغدغه سیاستمداران آن است که اگر حق تعیین سرنوشت برای همگان به رسمیت شناخته شود، آنگاه تمامیت ارضی و امنیت ملی یک کشور بطور کامل زیر سوال خواهد رفت و از همین‌روست که در مقابل به اصل احترام به تمامیت ارضی و استقلال کشورها متوسل می‌شوند. از سوی دیگر بر سر مفاهیم بنیادین مندرج در این اصل نیز یعنی در باب معنای «ملی»،

«خود» (Self) و «تعیین سرنوشت» اتفاق نظر وجود ندارد و اینها خود مفاهیمی متنازع فیه‌اند. برای مثال مفهوم «خود» که عبارت از هویت باشد، زائیدهٔ تقابل با غیر و دیگری محسوب می‌شود و در طی زمان و در مواجهه و تقابل شکل می‌گیرد. در خاورمیانه نیز اهمیت و برجستگی هویت‌های قومی و اقلیت‌ها بیشتر ناشی از عملکرد قوم حاکم یا حکومت نمایندهٔ قوم حاکم بوده است. از سوی دیگر دولت‌های منطقه نیز به نوبهٔ خود، به اشکال مختلف در صدد نفی و انکار هویت‌های متمایز در داخل کشور بوده‌اند و طرح آن را مغایر امنیت ملی و تمامیت ارضی کشور خود می‌شمردند که نمونه‌های آن فراوان است. (ص ۴۷)

به هر حال مؤلف بر لزوم تفکیک بین تعیین سرنوشت خارجی (حق مردم برای انتخاب حاکمیت مستقلی که در ظل آن زندگی کنند) و تعیین سرنوشت داخلی (حق مردم برای انتخاب شکل حکومت خود) تاکید دارد. نوع اول هم به معنای وجود استقلالی است که از لحاظ بین‌المللی به رسمیت شناخته شده و هم به معنای استقلال حقیقی برای دولت موجود.

تعیین سرنوشت داخلی نیز بر سه نوع است: ۱. دموکراسی در دولتی متجانس و همگون، ۲. خودمختاری یا فدرالیسم برای گروه متمایز در دولتی دمکراتیک ۳. خودمختاری یا فدرالیسم برای گروه متمایز و متفاوت در حکومتی غیردموکراتیک (نظیر آنچه که کردهای عراق در دورهٔ حزب بعث می‌جستند).

برخی سوسیالیست‌ها نیز از حق تعیین سرنوشت اقتصادی سخن می‌رانند و آن را به مراتب مهمتر و گسترده‌تر از تعیین سرنوشت سیاسی می‌دانند. نوع دیگری از حق تعیین سرنوشت نیز حق تعیین سرنوشت فرهنگی است یعنی «حق تدریس و تحصیل زبان خود، ایجاد و ارتقای فرهنگی مستقل و مقاومت در برابر یکسان‌سازی قدرت حاکم» (صص ۳-۴۲). در نهایت مؤلف همه مقوله‌های مرتبط با حق تعیین سرنوشت را در یک تقسیم‌بندی دوتایی جای می‌دهد: حق تعیین سرنوشت بزرگ (grand) [طلب استقلالی که از لحاظ بین‌المللی، رسمیت شناخته شده باشد] و حق تعیین سرنوشت کوچک [که به ساخت داخلی و سیاست دولت مربوط

می‌شود]. نوع اول خارجی‌تر، سیاسی‌تر یا تجزیه‌طلبانه‌تر است، لیکن دومی داخلی‌تر، اقتصادی و فرهنگی است (ص ۴۴). نویبرگر از بررسی خود نتیجه می‌گیرد که مساله حق تعیین سرنوشت ملی در اروپا، آسیا و خاورمیانه کم‌وبیش یکسان است (ص ۶۸). در اینجا بدلیل اهمیت اندک مقالات بعدی، بر مقاله تنوریک دیگری متمرکز می‌شویم و به بررسی کلی دیاسپوراها و وضعیت آنها در خاورمیانه می‌پردازیم.

نخستین نکته‌یی که در مقاله گابریل شفر جلب توجه می‌کند آن است که وی در بررسی دیاسپوراها ساکن در خاورمیانه، هم گروه‌های ساکن در منطقه گروه‌هایی را که برای همیشه از منطقه مهاجرت کرده‌اند، در نظر می‌گیرد. تعداد و اعضای این گروه‌ها (علی‌الخصوص در جهان غرب) روی به افزایش نهاده است به نظر شفر بعد از سقوط اتحاد شوروی، احیای قومی روی به افزایش نهاده و علی‌رغم پیش‌بینی‌های مبتنی بر تحلیل‌های تاریخی در باب قوت و قدرت دولت - ملت‌ها و تاثیرات وسیع و یکسان‌ساز فرهنگی فرآیند جهانی شدن، اینک هویدا است که انواع متنوع گروه‌های

قومی (ethnic) از جمله دیاسپوراها، در حال محو و نابودی نیستند و در واقع عکس این قضیه صادق است (ص ۱۹۷). با مقاومت گروه‌های قومی در مقابل همانندسازی بعضی دموکراسی‌های غربی، تساهل و تحمل بیشتری در قبال آنها را از خود نشان می‌دهند و به این ترتیب گروه‌های قومی مشروعیت بیشتری کسب می‌کنند و علائق خود را پرشورتر دنبال می‌کنند. در مقابل، گروه‌های دست راستی ناسیونالیست و نژادپرست با به راه انداختن غوغا و هیاهو با روند احیای جوامع دیاسپورایی مخالفت کرده و به خصومت می‌پردازند، زیرا که آنها را به مثابه تهدیدی برای امنیت و رفاه کشور خود می‌پندارند. نتیجه قابل پیش‌بینی عبارت از برخورد و کشمکش میان گروه‌های مسلط و جوامع قومی است. از این‌رو مبحث قومیت در این دهه به یکی از مباحث مورد علاقه اهل علم مبدل شده و ادبیات گسترده‌یی را پدید آورده است. (ص ۱۹۸)

شفر همچنین معتقد است که به علت تنوع و کثرت گروه‌های دیاسپورا و پیچیدگی‌ها و ویژگی‌هایی که دارند، تعریف ساده و سراسری برای آن

نمی‌توان ارائه داد بلکه باید مشخصات خانوادگی (Family profile) برای آنها مطرح ساخت. دیاسپوراهای قومی در نتیجه مهاجرت اجباری یا آزادانه در یک یا چند کشور تشکیل می‌شوند و بعد از ورود به کشور میزبان تصمیم می‌گیرند که آیا می‌خواهند برای همیشه در آنجا بمانند یا ارتباط خویش را با وطن حفظ کنند. مهاجران، تنها بعد از ورود به کشور میزبانی که خوشایند آنهاست و بعد از آنکه قصد می‌کنند در آنجا اقامت دائمی گزینند، درباره جذب و ادغام و یا پیوستن به یک گروه و ایجاد دیاسپورا تصمیم می‌گیرند. البته گروه‌های قومی که در یک جامعه ساکن شده و اکثریت آن جامعه را بدست می‌گیرند از شمول مقوله دیاسپورا خارج می‌شوند. نگارنده در ادامه می‌گوید که دیاسپوراهای خاورمیانه شباهت زیادی به گروه‌های نظیر خود در دیگر نقاط عالم دارند و (مانند امری که در مورد کردهای ترکیه اتفاق افتاده است) می‌توانند معضلاتی را برای کشور میزبان یا موطن سابقشان فراهم کنند (ص ۲۱۶). باید گفت که حالت اخیر بیشتر هنگامی رخ می‌دهد که گروه قومی یا اقلیت موجود در

کشور موطن با محدودیت‌هایی مواجه است و علی‌الخصوص بر سر راه ابراز هویت خویش دچار معضل می‌شود. در کشور میزبان از مشکلات خبری نیست، بازگشت یا سکونت دائمی این گروه‌ها، در هر حال برای افراد باقی مانده در کشور مبدأ می‌تواند حائز اهمیت باشد و احساس هویت و هویت‌جویی در آن کشور را تقویت نماید.

خانم راث لیدت، در مقاله پایانی کتاب پس از بیان این مطلب که از پایان جنگ سرد، پس از آنکه گروه‌های قومی که هویت متفاوت و متمایز خود را حفظ کرده و با ابراز قاطع‌تر و جدی‌تر آن در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تقاضاها و مطالبات جدیدی را به بار آوردند، خودگردانی (Autonomy) به عنوان یکی از راه‌حل‌های این مطالبات مطرح و بررسی شده است. به نظر وی اعطای خودگردانی همان تقسیم قدرت است با حفظ تمامیت کشور و احترام به تنوع جمعیت. مولف بعد از ذکر چهار معنای خودگردانی که معنای چهارم آن رفع تمرکز (decentralization) است، همان را نکته‌ی می‌داند که سیاستمداران منطقه باید به آن توجه کنند. وی مدعی

است که خودگردانی سرزمینی امکان بیشتری برای گروههای قومی فراهم می‌آورد تا ابراز هویت کرده و مقدرات سیاسی خود را به دست بگیرند، لیکن بزرگترین امتیاز خودگردانی شخص این است که می‌تواند در مورد همه اعضای یک گروه قومی فارغ از محل سکونت آنها به کار بسته شود (صص ۷ - ۲۶۶). به عبارت دیگر خودگردانی شخص همان استقلال فرهنگی است که در سیستم ملت (Milletsystem) عثمانی نیز کمابیش وجود داشت. به هر حال نویسنده تذکر می‌دهد که نباید اهمیت خودگردانی شخص در تخفیف تنشهای قوم را دست کم گرفت بلکه باید آن را در فراسوی فرهنگ، زبان، امور خیریه دین و تعلیم و تربیت گسترش داد.

در مجموع، کتاب فارغ از برخی نقایص، مانند مشخص نبودن محدوده جغرافیایی که حتی کشورهای خلیج فارس را نیز شامل نشده است و یا آنکه مسلمانان ساکن اروپا را در ذیل مقالات و مباحث کتاب جای داده است، بالاخص از لحاظ مطالعه دیاسپوراها حائز اهمیت می‌باشد. مولفین کتاب نیز عمدتاً اسرائیلی بوده یا در آنجا مشغول تدریس و تحقیق می‌باشند. بنابراین نگاه آنها به روابط اعراب و یهودیان شکل خاصی دارد که طبیعتاً در یک پژوهش بی‌طرفانه چنین نمودی جای بحث دارد (مثلاً ص ۲۹، ص ۵۱ و ...). از لحاظ صورتبندی نیز ترتیب و نظام مشخصی در کتاب دیده نمی‌شود، برای مثال مقاله مربوط به خودگردانی در انتهای کتاب درج شده است.

محمدعلی قاسمی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها

۱. این نکته را فوکو و طرفدارانش پرورده‌اند. کاملترین تدوین در این زمینه را شاید بتوان در آثار متفکران پست‌مارکسیست یافت برای نمونه رجوع کنید به:

Chantal Mouffe, "Democratic identity and pluralist politics" in *Justice and Democracy*, Edited by Ron Bontekoe, Honolulu University of Hawaii Press, 1997, p. 386

بازگشته‌اند و به دلیل شأن اقتصادی و اجتماعی بالاتر، به ارتقای وضع و شأن علویان، همدین خویش کمک می‌کنند. ضمن آنکه در آلمان نیز بواسطه آزادی عمل، در ترویج و تقویت عقاید و انتشار آزادی دینی کوشا و موفق بودند. برای اطلاعات مفصل‌تر در مورد این گروه رجوع کنید به:

- Tord Olsson, Elisabeth Ozdalga and Cathrina Raudvere (eds.), *Alevi Identity*, Istanbul, Swedish Research Institute in Istanbul, 1998, pp. 69 – 78

۲. نمونه بارز این حالت را در مورد بازگشتگان (Returnees) در ترکیه می‌تواند مشاهده نمود. بازگشتگان گروهی از مهاجرین ترک هستند که بعد از کنار و مهاجرت در آلمان، به کشور

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی